



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و بیست و سوم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۹ گنج حضور، بخش چهارم

تیترا

«حکایت آن رنجور که طیب در او امیدِ صحتِ ندید»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۳

آن یکی رنجور شد سوی طیب

گفت: نبضم را فروبین ای لیب

\*لیب: خردمند، عاقل

شخصی بیمار شد و نزد طیبی رفت و به او گفت: «ای خردمند، نبضم را ببین».

[در واقع شخص بیمار که نماد من ذهنی است به خردمند بودن طیب جان، خداوند آگاه است. اما بجای آنکه به دل و

مرکز خود توجه داشته باشد، از طیب می خواهد نبضش را ببیند و تمام حواسش معطوفِ ظواهر است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۴

که ز نبض آگه شوی بر حالِ دل

که رگِ دست است با دل متصل

از حرکت نبضم بر چگونگی حال من واقف شوی، زیرا رگ دست به قلب اتصال دارد.



[در واقع بیمار از طبیب تقاضا می‌کند که از وضعیت بیرونی او پی ببرد که در دلش چه خبر است. این سخن بیمار گویای این است که او بدین مطلب آگاهی دارد که وضعیت بیرونی انسان، انعکاس مرکز اوست.]

نکته ۱: من ذهنی به دل توجهی ندارد، بلکه تمام توجه او به ظواهر است. بنابراین ما بعنوان زندگی نباید به سطح توجه کنیم.

نکته ۲: با درست کردن سطح و وضعیت بیرونی، دل درست نمی‌شود، اما با درست کردن دل، وضعیت بیرونی نیز درست می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۵

چونکه دل غیب است خواهی زو مثال

زو بجو که با دل استش اتصال

از آن رو که دل، پنهان است، باید حال آن را از چیزی مانند نبض سراغ بگیری که به او متصل است.

[مصرع دوم را می‌توان اینگونه نیز معنا کرد که حال دل را باید از بزرگانی همچون مولانا که به دل اصلی متصل هستند، جویا شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۶

باد پنهان است از چشم، ای امین

در غبار و جنبش برگش بین



ای انسان درستکار، هر چند باد از چشم پنهان است، ولی می‌توانی وجود آن را در گرد و غبار و حرکت برگ درختان مشاهده کنی. بعبارت دیگر اگر چه نمی‌توان نیروی زندگی را با چشم حسی مشاهده کرد، اما این جسم ما و افکار ما گواهی بر وجود نیروی زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۷

کز یمین است او وزان یا از شمال

جنبشِ برگت بگوید وصفِ حال

\* یمین: راست

\* شمال: چپ

حرکت برگ درختان حال باد را وصف می‌کند و به تو نشان می‌دهد که باد از سمت راست می‌وزد یا از سمت چپ. به بیانی دیگر گر چه که نیروی زندگی از نظر پنهان شده، اما تو با نگاه کردن به وضع ظاهرت می‌توانی تشخیص دهی باد از چه سویی بر تو می‌وزد. از فضای گشوده‌شده یا از من‌ذهنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۸

مستی دل را نمی‌دانی که کو

وصف او از نرگسِ مخمور جو

\* مخمور: مست، خمارآلود



اگر تو نمی‌دانی که مستیِ دل در کجاست، چگونگی حالِ آن را از چشمانِ خُمار انسانی که مستِ زندگی است سراغ بگیر. چرا که اگر به چشمانِ او نگاه کنی، می‌توانی از روی شادی و آرامش بی‌سببی که دارد مستی را توصیف کنی و به مرکزِ عدمِ او پی ببری. از طرفی انسانی که ناراحت است، رنجش دارد و از چشم‌هایش خشم می‌بارد، درواقع مرکزِ همانیده‌اش را در بیرون منعکس می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۹

چون ز ذاتِ حق بعیدی، وصفِ ذاتِ

بازدانی از رسول و معجزات

از آن‌رو که تو به علتِ توجه به سطح و حالِ من‌ذهنی فضا را نگشودی و از ذاتِ حق دور مانده‌ای، می‌توانی وصفِ ذاتِ او را از طریق پیامبرانِ زنده به زندگی و معجزاتِ آنان دریابی.

نکته: ما انسان‌ها قبل از ورود به این جهان ذاتِ حقیقی خداوند را می‌شناختیم، اما اکنون در ذهن فراموش کرده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۰

معجزاتی و کراماتی خفی

برزند بر دل ز پیرانِ صفی

\*خفی: پنهان

\*صفی: برگزیده، ممتاز، باصفا



از پیران و بزرگان پاک و باصفایی چون مولانا ارتعاشِ زندگی بصورتِ معجزات و کراماتی که از چشم و ذهن پنهان است، از طریق تأثیر قرین بر مرکز انسان اثر می‌گذارد.

نکته: مولانا در این بیت نکته بسیار مهمی را بیان می‌کند. در واقع تأثیر این معجزات پنهانی از طریق ارتعاش و قرین بر روی مرکز انسان بسیار عمیق‌تر و بیشتر از تأثیر کلام است.

اگر کمی تأمل کنیم، متوجه خواهیم شد که حرف برای ما اهمیت زیادی دارد و واکنش‌های جدی به آن نشان می‌دهیم، در حالی که حرف از حرکت زبان و تغییر فشار نشأت گرفته و بسیار بی‌اساس است، چرا که هیچ ریشه‌ای در زندگی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۱

که درون‌شان صد قیامت نقد هست

کمترین آنکه شود همسایه مست

زیرا در مرکز انسان‌های زنده به زندگی چنان شور و قیامتی برپا است که از کمترین برکات آن می‌توان به مست شدن انسان‌هایی که در همسایگی آن‌ها و قرینشان هستند، نام برد. در واقع شور و غوغای مرکز انسان‌های زنده به زندگی، مرکز انسان‌های دیگر را نیز تحت تأثیر قرار داده و موجب مستی آن‌ها خواهد شد.

نکته: در واقع ما انسان‌ها با رسیدن به منظور اصلی‌مان از آمدن به این جهان، یعنی زنده شدن به زندگی و به ارتعاش درآوردن زندگی در مرکزمان می‌توانیم به تمام کائنات از جمله جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌های دیگر کمک کنیم تا آن‌ها نیز از طریق عشق خود را بصورت خداوند شناسایی کنند. این در حالی است که من‌ذهنی هیچ چیزی جز ضرر و آسیب برای خود و انسان‌های دیگر و تمام کائنات ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۲

پس جلیسُ الله گشت آن نیکبخت

کاو به پهلوی سعیدی بُرد رخت

\*جلیسُ الله: همنشین با خدا

\*رخت بُردن: منتقل شدن، سفر کردن

پس هر انسان خوشبختی که با بزرگان سعید و نیکبختی چون مولانا حشر و نشر کند و با آنها قرین گردد، گویی درواقع همنشین خداوند شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۳

معجزه کآن بر جمادی زد اثر

یا عصا، یا بحر، یا شَقُّ الْقَمَرِ

\*شَقُّ الْقَمَرِ: شکافتن ماه

[مولانا در این دو بیت توضیح می‌دهد که تأثیر معجزات به دو صورت است، یکی بر جسم و دیگری بر دل.]

معجزه‌ای که روی جمادات اثر می‌نهد یا بصورت «عصا» است یا «دریا» و یا «شکافتن ماه». به این صورت که در اثر یک ارتعاش ناگهان من‌ذهنی بی‌نهایت باز شده و به بی‌نهایت و ابدیت خداوند تبدیل می‌گردد، اما تأثیرش موقت است و دوباره به حالت قبل بازمی‌گردد، چرا که این معجزه به جسم برخورد کرده و روی آن اثر گذاشته است.



[«عصا» و «بحر» معجزات حضرت موسی هستند. زمانی که حضرت موسی می‌خواست قومش را به سرزمین موعود برساند عصایش را به دریا زد و موجب شکافته شدن آن شد. سرزمین موعود در واقع همان فضای یکتایی است و این وعده عبور از ذهن و رسیدن به فضای یکتایی به تمام انسان‌ها داده شده‌است، اما تنها راه شکافتن ذهن همانیده در این جهان، فضاگشایی است.

«شق القمر» یا شکافتن ماه نیز معجزه حضرت رسول است. منظور از ماه همین ذهن انسان است که نیروی زندگی را در من‌ذهنی سرمایه‌گذاری می‌کند و با ایجاد سلسله‌ای از افکار، زمان روانشناختی گذشته و آینده را به هم متصل می‌کند. حال اگر انسانی بتواند در یک لحظه رشته افکار را قطع کند و از گذشته و آینده بیرون آمده، در این لحظه ابدی مستقر شود معجزه کرده است.]

نکته: اگر انسانی که بر حسب من‌ذهنی زندگی می‌کند و همانیدگی‌ها را به مرکزش می‌آورد، دو سه ماه اشعار مولانا را بخواند و آگاه شود که نباید ذهنش را به مرکزش آورد، معجزه کرده است. در واقع آموزش‌های مولانا موجب می‌شود انسان‌ها در سنین مختلف نسبت به واقعیت من‌ذهنی آگاه شوند و آن تصویری که از او داشتند و فکر می‌کردند همچون ماه شب چهارده زندگی‌شان را روشن می‌کند دور بیندازند و ماه من‌ذهنی را چنان نصف کنند که دیگر هیچ پیوستگی بین گذشته و آینده نماند و با این معجزه به این لحظه ابدی زنده شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۴

گر اثر بر جان زند بی‌واسطه

متصل گردد به پنهان رابطه

اگر آن معجزه که همان ارتعاش زندگی است، بدون واسطه و دخالت ذهن، بدون عصا و بحر و شق القمر مستقیماً بر جان انسان تأثیر گذارد و دل او را به زندگی مرتعش کند، در اینصورت او را به خداوند وصل می‌کند.





نکته: این امکان وجود دارد که ارتعاش زندگی در مرکز بزرگانی چون مولانا موجب زنده شدن انسان‌هایی که من ذهنی دارند شود. در این حالت گویی زندگی دارد بسوی خودش می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۵

بر جمادات آن اثرها عاریه‌ست

آن پی روح خوشِ مثنوی‌ست

\*عاریه: قرضی

مثنوی: پنهان‌شونده

تأثیرات معجزات بزرگان روی جمادات موقتی و زودگذر است. آن معجزات در پی هشیاری خوش پنهان هستند.

نکته ۱: معجزه باید بر دل اثر کند، اما من‌های ذهنی می‌خواهند معجزه بر جسمشان اثر کرده و فقط حال من‌ذهنی‌شان خوب شود، بنابراین ما نباید دنبال درست شدن ظاهر و بیرون باشیم بلکه باید دنبال درست شدن دل باشیم.

نکته ۲: گشودن فضا یا دیدن روح یا زنده شدن به زندگی، کاری دشوار است، چرا که بسیار فرار است و با کوچکترین توجهی به بیرون پنهان می‌شود و موجب بسته شدن فضا می‌گردد.

نکته ۳: با خواندن و مراقبه روی اشعار مولانا حالمان خوب می‌شود، اما دیری نمی‌پاید که این حال خوش پایان می‌یابد، چرا که اثر معجزه بر جسم موقتی است. به همین خاطر است که باید ابیات را مدام تکرار کنیم و فقط به دنبال حال خوش موقتی آن نباشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۶

تا از آن جامد اثر گیرد ضمیر

حَبَّذَا نَانِ بِي هِيُولَايِ خَمِيرِ

\*حَبَّذَا: خوشا، زهی

[اگر هم معجزات بر جسم اثر می‌گذارد، به این خاطر است] که نهایتاً بر دل انسان‌ها اثر بگذارد. خوشا به حالتی که نان بدون خمیر پخته شود. به عبارتی دیگر خوشا به حالتی که انسان بدون اینکه به خمیر من‌ذهنی دستی بزند و بخواهد آن را اصلاح کند، به یکباره نانش پخته شود و به خداوند زنده گردد.

نکته: ما نباید حواسمان را پرت چیزهای بیرونی کرده، من‌ذهنی را خوب و بد کنیم و بخواهیم با کنار گذاشتن هیجان‌ات مخرب من‌ذهنی مانند خشم، رنجش، همانیدن و غیره در صدد اصلاح آن برآییم تا حال من‌ذهنی خوب شود. بلکه باید بدون پرداختن به جزئیات من‌ذهنی و بررسی مسائلش و بدون تجزیه و تحلیل و شناسایی آن، یک راست به سراغ دل برویم و با فضاگشایی مرکزمان را در معرض موج عدم قرار دهیم. باید مراقب باشیم که اجازه ندهیم هیچ مانع و بهانه‌ای بر سر راهمان قرار گیرد و حواس ما را به بیرون پرت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۷

حَبَّذَا خَوَانِ مَسِيحِي بِي كَمِي

حَبَّذَا بِي بَاغِ، مِيُوِه مَرِيْمِي

\*حَبَّذَا: خوشا، زهی



خوشا به سفره بی کم و کاستی مسیح که به تعداد زیادی از انسان‌ها غذا داد و خوشا به حال مریم که بدون آنکه باغ میوه‌ای در کار باشد به او میوه می‌رسید.

نکته: مولانا در این بیت به معجزاتی اشاره می‌کند که مستقیماً بر دل اثر می‌گذارد. بطوری که تأثیر فضای گشوده شده بر دل انسان‌ها موجب برکاتی چون عشق، شادی، فضاگشایی، آزاد شدن از ذهن و تبدیل شدن به زندگی می‌گردد، در حالی که ذهن هیچگونه دخالتی در آن‌ها ندارد.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۷

«... کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...»

«... هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او خوردنی می‌یافت. می‌گفت: ای مریم، این‌ها برای تو از کجا می‌رسد؟ مریم می‌گفت: از جانب خدا ...»

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۵

«وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِيًّا»

«نخل را بجنبان تا خرماي تازه چیده براي تو فرو ریزد.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۸

برزند از جانِ کاملِ معجزات

بر ضمیرِ جانِ طالبِ چون حیات



معجزاتی همچون ارتعاشِ زندگی از طرف بزرگانی چون مولانا بر مرکزِ انسان‌های طالبِ زنده شدن به زندگی ظهور می‌کند و زندگی را در آن‌ها به ارتعاش درمی‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۹

معجزه بحر است و ناقص مرغِ خاک

مرغِ آبی در وی ایمن از هلاک

معجزه همچون دریاست و انسان ناقصی که مرکزش جسم است و همچنان من‌ذهنی را نگه داشته، مثل مرغِ خاکی امکان ورود به دریا را ندارد. اما مرغِ آبی، یعنی انسانِ زنده به زندگی که مرکزش در اثر فضاگشایی عدم شده در دریای فضای گشوده شده و معجزات از هلاک شدن در امان است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۰

عَجزِ بخشِ جانِ هر نامحرمی

لیک قدرتِ بخشِ جانِ همدمی

هر انسان من‌ذهنی که نسبت به فضای یکتایی نامحرم است، نصیبش از معجزه خداوند ناتوانی است، اما نصیب و بهره انسانی که فضا را گشوده، مرکز خود را دائماً عدم می‌کند و با خداوند همنشین می‌شود، قدرتِ زندگی است.

نکته: انسان‌های من‌ذهنی هیچ قدرت و جانی ندارند و نمی‌توانند کاری انجام دهند، چرا که با خدا یا زندگی همدم نیستند، فضا را نمی‌گشایند و چیزهای ذهنی را به مرکزشان می‌آورند. آن‌ها در اثر رفتن به جهات مختلف شکست خورده و ناامید شده‌اند، حوصله ندارند و در نتیجه پژمرده و افسرده گشته‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۱

چون نیابی این سعادت در ضمیر

پس ز ظاهر هر دم استدلال گیر

اما اگر هنوز این سعادت به تو دست نداده، در اینصورت به ظاهر امور خود نگاه کرده و استدلال کن.

نکته: ما با پنج حس خود قادر به شناسایی «اثرها» خواهیم بود. بعنوان مثال می‌توانیم رابطه خود را با همسر و فرزند خود بسنجیم که آیا مبنای این ارتباط بر عشق استوار است یا نه، با کم و زیاد شدن همانیدگی‌های مرکزمان دوست داشتن ما نیز رنگ می‌بازد و خیلی سریع تبدیل به رنجش و دشمنی می‌شود، چرا که دوست داشتنمان براساس ظاهر و سبب‌سازی ذهن است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۲

که اثرها بر مشاعر ظاهر است

وین اثرها از مؤثر مخبر است

\*مشاعر: حواس پنج‌گانه

\*مخبر: خبردهنده

زیرا اثرها از طریق پنج حس و ذهن ما قابل احساس است. و این اثرها از مؤثر یعنی اثر گذارنده خبر می‌دهد.



[باید در خود بازبینی کنیم و ببینیم اگر اوضاع ما در بیرون، خراب است، بنابراین در مرکزمان من ذهنی وجود دارد و اگر اوضاع ما در بیرون خوب و منظم است، در اینصورت دل ما در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز، خودش را به ما نشان داده و اوضاعمان نیز سامان یافته است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۳

هست پنهان معنی هر دارویی

همچو سحر و صنعت هر جادویی

برای مثال خاصیت هر دارویی پنهان است و پس از مصرف آن دارو، اثرش آشکار خواهد شد، مانند سحر و صنعت جادوگری.

نکته ۱: سحری بنام عدم کردن مرکز و فضاگشایی وجود دارد که آثار آن در بیرون سر و سامان یافتن تمام امور بدست خداوند است، و همچنین سحر دیگری نیز بنام جسم کردن مرکز وجود دارد که آثارش در بیرون جز خرابی و نابسامانی کارها چیز دیگری نیست.

نکته ۲: باید از خود پرسید چرا در کار و روابطم موفق نمی شوم؟ چرا بدنم روز به روز سلامتی اش را از دست می دهد؟ چرا روز به روز بیحال تر و پژمرده تر می شوم؟ چرا هیچ انرژی و قدرتی ندارم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۴

چون نظر در فعل و آثارش کنی

گر چه پنهان است، اظهارش کنی

اگر به آثار خارجی [این دارو یا سحر] نگاه کنی، در اینصورت هر چند هم پنهان باشد برایت آشکار خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۵

قوتی کآن اندرونش مُضمَر است

چون به فعل آید عیان و مُظهِر است

\*مُضمَر: پوشیده، پنهان شده

\*مُظهِر: آشکار

نیرو و پتانسیلی که در درون آن دارو پنهان شده است اگر به فعل و عمل درآید، آشکار می‌شود.

[به بیانی ما از آثار بیرونی که در واقع انعکاس درونمان است پی می‌بریم که مرکزمان این لحظه جسم است یا عدم و فضای گشوده شده؟ چر که هر چیزی به آثارش پیداست.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۶

چون به آثار این همه پیدا شدت

چون نشد پیدا ز تأثیر ایزدت؟

وقتی که این حقایق پنهان توسط آثارشان بر تو آشکار گشته است، چگونه خداوند به وسیله آثارش بر تو ظاهر نشده است؟



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۷

نه سبب‌ها و اثرها مغز و پوست؟

چون بجویی، جملگی آثار اوست

مگر نه این است که سبب‌های ذهنی و آثار جهان همه به منزله مغز و پوست هستند؟ پس با تحقیق در اسباب و آثار جهان در خواهی یافت که همه آنها بر وجود خداوند دلالت دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۸

دوست گیری چیزها را از اثر

پس چرا ز آثار بخشی بی خبر؟

تو که هر چیز را بخاطر آثارش دوست داری، پس چرا از خداوندی که آثار را پدید آورده است بی خبری؟ [به بیانی به فرع چسبیده‌ای و اصل را فراموش کرده‌ای].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۹

از خیالی دوست گیری خلق را

چون نگیری شاهِ غرب و شرق را؟

تو که براساس یک خیال با مردم طرح دوستی می‌ریزی، [مثلاً با یک آقا یا یک خانمی به این خاطر که برای تو کاری کرده‌اند دوست می‌شوی]. پس چرا شاهِ غرب و شرق یعنی خداوند را که همه چیز آثار اوست، دوست خودت نمی‌گیری؟



[به عبارتی ما باید هر لحظه از طریق فضاگشایی، مرکزمان را عدم کرده، به زندگی وصل شویم و براساس دل واقعی و دید عدم کار کنیم، نه برحسب سبب‌سازی و دیدِ سطحی نگرِ من‌ذهنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۲۰

این سخن پایان ندارد ای قُباد

حرصِ ما را اندر این پایان مباد

\*قُباد: بزرگ‌مرد

ای بزرگوار، اینگونه سخنان حکیمانه و پُرمغز پایان ندارد. ان شاءالله علاقه‌مان به اینگونه سخنان پایانی نداشته باشد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۷۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه‌نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com